

بررسی قلندریات در دیوان عطار نیشابوری

شیرزاد طایفی^۱، عاطفه شاهسونند^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۸/۱۴ - تاریخ پذیرش نهایی: ۹۲/۴/۱۷)

چکیده

در دیوان غزلیات عطار نیشابوری، شاعر عارف سده‌های ششم و هفتم ق، تجلی دو گونه‌ی شعری مشهود است: یکی شعر شخصی (فردی) و دیگری شعر اجتماعی. در میان غزلیات عرفانی او نیز، نوعی "قلندریات" وجود دارد که ابعاد هنری شاعر را در هر دو نوع شعری به نمایش می‌گذارد؛ به عبارت دیگر، عطار در قلندریات خود به هر دو جنبه‌ی شعر نظر داشته است؛ یعنی هم از دیدگاه شخصی به آن پرداخته و هم در قالب نقد و اصلاح‌گری، بعد اجتماعی به آن بخشیده است.

این مقاله در پی آن است، که شعر قلندری عطار را با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و با نگاهی تحلیلی و از دو دیدگاه شخصی و اجتماعی در زمینه‌ی ادبیات انتقادی بررسی کرده، بازتاب تجربه‌ی شخصی عرفانی از یک‌سو و سیمای اجتماعی عصر عطار را از سوی دیگر، در قالب نوعی از غزل عرفانی (قلندریات) ارائه دهد؛ به گونه‌ای که در نهایت می‌توان گفت، این نوع غزل در ارتباط با شطحیات عرفانی، منجر به بروز هر دو نوع شطح آگاهانه یا عمدی (سخنان انتقادی بازگو کننده‌ی دردهای جامعه‌ی سیاسی و دینی در قالب نفی ریا، تعصب و خشکی عقیده) و شطح ناآگاهانه (سخنان متناقض‌نمایی که در اثر استغراق در عوالم فنا، ترجمه‌ی تجربه‌ی عرفانی شخص است) می‌گردد. آن بخش از قلندریات که تحول عظیم روحی در خلال تجربه‌ای ماورایی تصویر می‌گردد، جلوه‌گر جنبه‌ی فردی و ناآگاهانه‌ی شطح است و نوع دیگر قلندریات، بیانگر نگاه انتقادی عطار در جهت آسیب‌شناسی اجتماعی وی و جنبه‌ی اجتماعی و شطح آگاهانه یا عمدی او است.

کلیدواژه‌ها: شطحیات، عرفان، عطار نیشابوری، غزل، قلندریات.

۱. نویسنده‌ی مسؤول، استادیار دانشگاه علامه‌ی طباطبایی: sh_tayefi@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه‌ی طباطبایی.

مقدمه

در پی به وجود آمدن نوعی شناخت کشف و شهودی ویژه‌ی عرفانی در مرحله‌ای از مراحل شناختی عرفان و سلوکی تصوف، در برداشت جدید غیرزاهدانه و عاشقانه‌ی شماری از عارفان (مثل رابعه‌ی عدویه، حسین بن منصور حلاج، عطار و مولوی)، تصوف ایشان، بر مبنای فاصله گرفتن از زهد محض، آمیخته با درد عشق می‌گردد. در نظر اینگونه عارفان درد عشق با درد دین (دینداری ظاهری و خالی از ارزش مرسوم در جامعه‌ی عارفان) یکی است و این درد، درد ناشی از رویارویی شخص عارف با مردم ریزده و زهدفروش در جامعه‌ی به ظاهر دینی‌ای است که بر پایه‌ی تعهد و احساس مسؤولیت نسبت به انسان عصر از طرف شخص عارف شکل می‌گیرد؛ بدین‌قرار، اندیشه‌ی جدا نبودن یک عارف از مردم و جامعه‌ای که کسانی در آن ظاهراً تظاهر به دینداری می‌کنند، ولی در واقع دیندار نیستند و تهی از ارزشهای حقیقی‌اند و به نام و در ظاهر دینداری و ادعای خود در این زمینه ضد ارزشهای حقیقی دینی عمل می‌کنند و چه بسا عمل ضدارزش خود را به دین هم نسبت می‌دهند، در مسیر تکامل و تأثیرپذیری از اندیشه‌های فردی و تجربیات روحانی شخص عارف و در راستای نقد و آسیب شناسی اجتماعی وی از این‌گونه ظاهرگرایان، به آفرینش گونه‌ای غزل به نام "قلندریات" می‌انجامد.

اطلاق قلندریات به این نوع غزل، در تناسب با واژه‌ی قلندر و معنای آن است: واژه‌ی قلندر به مکانی اطلاق می‌شود که افراد ساکن در آن، از لحاظ بی‌پروایی نسبت به زیر پای نهادن عرف و عادات رایج در جامعه، معیارهای ارزشی شریعت در نگاه عادی مردمان و نیز رسوم ظاهری آن در جایگاهی ویژه قرار داشته‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸، ۳۰۷)، از این رو، قلندران در پی این عدم پای‌بندی و تقید و بی‌تمایلی در پذیرفتن معیارهای حاکم بر جامعه، چهره‌ای ملامتی و منفور یافته‌اند؛ بدین‌سان، می‌توان گفت که بنیاد اندیشه‌ی قلندری را "ملامت" تشکیل می‌دهد؛ چرا که ملامتیان برای رهایی از گمان نیک دیگران به اماکن نامناسبی چون قلندر و خرابات پناه می‌برده و می‌کوشیده‌اند تا "با فنا کردن نفس خودپرست که به ارزش‌گذاری‌های جامعه اهمیت می‌دهد، خود را از ریا و هر گونه تظاهر به زهد و تقوی برکنار دارند" (جلالی پندری، ۱۳۸۵، ۸۱).

در نتیجه‌ی وجود وجوه اشتراکی چون محل حضور (قلندر) و نیز برخی اهداف (مانند پرهیز از ریا و تظاهر به زهد)، میان قلندریان و ملامتیان، سخن قلندری، بر پایه‌ی اندیشه‌ی ملامتی، سخن اعتراض است؛ بر این پایه، استفاده از شخصیت قلندران

به همراه ویژگیهای آنان به عنوان بخشی از توده‌ی یک جامعه، افزایش ظرفیت شعری برای تولید معانی تازه و بیان اندیشه‌های معترضان را سبب می‌شود. از سوی دیگر، در امتداد این ظرفیت‌پذیری، جلوه‌ای دیگر از این زبان اعتراض، ظهور یافته و آن زنجیره‌ای از واژگان مردود و کلمات منفور و مخالف اعتقاد متشرعان است، که در تناسب با واژه‌ی قلندری و همچنین مکان قلندر بروز می‌یابد؛ مانند: رند قلندری، قلاش، کمزن، خرابات، میخانه، دردی و... که به سبب نمادسازی عرفانی شاعر، بار معنایی مثبت یافته و در مقابل واژگانی چون مسجد، صومعه، زهد، خرقة، صوفی و... که حامل بار معنایی منفی هستند، کاربرد می‌یابد. در واقع این گونه کلمات و مصطلحات، رموزی هستند برای نمود مفاهیم و آموزه‌های بلند معنوی و عرفانی. از این‌روست که شعر قلندری، بستری است مناسب که در جهت القاء اندیشه‌های ملامتی‌گونه‌ی شاعر در اشعار عرفانی، به ویژه غزلیات، منجر به بروز نوعی از شطحیات می‌گردد که در تناسب با استفاده‌ی فردی در بازتاب تجربه‌ی شخصی عارفانه و نیز در پی آگاهی دردمندانه در دیدگاهی فراتر نسبت به جامعه‌ی بیمار دینی و به دنبال آن، سیاسی، شطح آگاهانه و ناآگاهانه را به وجود می‌آورد.

از ویژگیهای آشکار تصوف سده‌ی ششم ق، تعصب و دور بودن از آزادی اندیشه، اظهار رأی و آزادی بیان است؛ به طوری که هر نوع دور بودن از مذهب و اصول مذهبی نیز جایز دانسته نمی‌شده است (سجّادی، ۱۳۸۷، ۱۰۸)، اما در این میان، کسانی چون عطار نیشابوری پدیدار می‌شوند، که عرفان و تصوف را آمیزه‌ی شعر عرفانی کرده، از رهگذر آن، در پرتو اندیشه‌های عرفانی خود در برابر پوسته‌ی زرق و نفاق جامعه، به نفی یکسونگری، تعصب و ریا می‌پردازند. عطار نیشابوری، شاعر عارفی است که عرفان پویای وی، او را از جامعه جدا نکرده است؛ به همین جهت، سهم او در استفاده از قلندریات در دیوانش، بسیار ویژه و گسترده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت، قلندریات جلوه‌ی ویژه‌ای به غزلیات دیوان او داده است. در پی دستیابی به زوایای پنهان اندیشه‌ی عرفانی عطار نیشابوری و تأکید بر جنبه‌های عرفانی غزلیات وی، در این نوشتار موضوع بررسی قلندریات در دیوان عطار ضرورت یافته است.

با توجه به جستجوهای به عمل آمده، در آثار کسانی چون هلموت ریتز - به طور جزئی و پراکنده - و نیز شفیعی کدکنی - در اثر وی به نام قلندریه در تاریخ - به موضوع قلندریات پرداخته شده است؛ اما درباره‌ی قلندریات در دیوان عطار، به طور جداگانه

پژوهش در خور توجهی انجام نشده است؛ بدین قرار، پژوهش حاضر می‌تواند بخش مهمی از دیدگاه عرفانی عطار را با بررسی قلندریات وی در دیوان آشکار کند.

شرح موضوع

مضامین غزل در نزد عطار، مختلف است (مانند عشق و عرفان)؛ اما غزل‌هایی با مضمون قلندریات و اندیشه‌ی ملامتی به طرزی خاص در دیوان وی نمایان‌گر است. از آنجا که این گونه سخن (قلندریات) به عنوان نوعی از غزل عرفانی، از یک سو ریشه در ژرفای تجربه‌ی روحی شاعر دارد و تصویر حالات درونی عارف را نشان می‌دهد و از سوی دیگر، به عنوان زبانی انتقادی با معیارهای اجتماعی و محرمات عرفی سر و کار دارد، پرداختن به بن‌مایه‌های سازنده‌ی قلندریات و پدیدار شدن انگاره‌های قلندرانه در زبان و اندیشه‌ی عطار ضروری می‌نماید:

۱- عصر عطار: عصری بوده است که از کودکی، وی را با رخدادهای بزرگ و مصیبت‌های تاریخی مانند یورش غز و پیامدهای ناشی از آن همراه کرده است (زرین کوب، ۱۳۷۸، ۱۹)؛ بدین سان، تأثیر ژرف این رویدادهای تاریخی می‌تواند یکی از دلایل مهم ایجاد انگیزه‌ی شک در ارتباط با مسأله‌ی دین و حقیقت در وجود وی باشد؛ تا جایی که از یک سو، در اثر آگاهی به وجود آمده از معرفت دینی و عقلی و از دیگر سو، در پی رویارویی شک برآمده از درک رخدادهای عصر با شریعت ظاهری و ایمان عادت‌ی، انگیزه‌ی تمایلات عرفانی در وجود وی ایجاد شده است (پورنامداریان، ۱۳۷۵، مقدمه، پانزده و شانزده)؛ ازین رو، همین عوامل تاریخی به همراه تحولات اجتماعی، و شاهد بودن بی‌عدالتی‌ها و جور بی‌پایان حاکمان است که عطار را در بخشی از دیوان، به این گونه سخن واداشته است؛ به طوری که گویی وصفی است از نگرانی‌ها و کشمکش‌های فکری و روحی وی در دنیای مشحون از نابسامانی‌ها، بی‌خبری‌ها، خودپرستی‌ها، ریاکاری‌ها و ادعاهای پوچ و بی‌پایه. در واقع، زبان قلندریات، زبان اعتراض است که انتخاب آن از سوی شاعر (عطار) به جهت کاربرد واژگان خلاف شریعت (می، خرابات، دُردی و...)، در معنا و مفهوم مثبت و ستایش‌گرایانه و دارای ارزش و در حقیقت، جایگزین کردن اصطلاحات ضد ارزشی (اصطلاحات مغانه، میخانه‌ای و قلندری) به جای اصطلاحات دارای ارزش (اصطلاحات دینی و نمودهای شریعتی و نیز صوفیانه، مثل زهد، مسجد، خرقه، ...) خود، نشانه‌ی اعتراض به جامعه‌ی دینی زمانه‌ی او است.

۲- تصوف عطار: تا حدی همانند تصوف غزالی و روش سلوک وی است؛ یعنی سلوکی فردی و شخصی؛ سلوکی که از خلوت و عزلت شروع می‌شود و به عشق می‌انجامد (مجاهد، ۱۳۵۸، ۱۹)؛ از این رو، تصوف عطار را ناشی از عشق می‌دانیم؛ عشقی که چه بسا ناشی از درد دین (دین ظاهر و ریاکارانه که از طرف به ظاهر دینداران جامعه‌ی عطار، "دین" نامیده می‌شده است) بوده است و همین عشق و درد است، که مدار تصوف وی را در رسیدن به کمال پیوسته می‌گرداند. بر این پایه، یکی از بن‌مایه‌های اصلی قلندریات عطار، عشق قلندرانه و ملامتی است که دلیل اصلی بر هم زدن ارزش‌گذاری‌های جامعه به‌شمار می‌رود و نشان می‌دهد که عطار در وادی تصوف، بیشتر شیوه‌ی قلندرانه و اهل ملامت را پسندیده است. بن‌مایه‌ی دیگر، نفی غرور ناشی از زهد و تزویر و ریای برخاسته از عرف و شریعت ظاهر است؛ به طوری که شریعت (در جامعه‌ی عصر عطار)، تهی از مغز حقیقت و در نتیجه، تبدیل به مهم‌ترین حجاب طریقت شده است؛ چرا که بنیاد عرفان و تصوف اسلامی، چیزی جز شریعت حقیقی و دینداری واقعی نیست. از این رو، گذشتن از شریعت ظاهری و زهد ریاکارانه و ترک عادات نخوت‌انگیز ناشی از آن (عادات شریعتی) در نظر عوام، تعبیر به "کفر" می‌شود؛ همان چیزی که عارفان آن را حقیقت دین و رسیدن به ایمان حقیقی می‌دانند. (عین القضاة همدانی، ۱۳۴۱، ۳۲۰-۳۲۳، به نقل از پورنامداریان، ۱۳۷۵، ۱۶۶؛ همو، ۱۳۴۸، ۳۱۰، ۴۷۷-۴۷۸).

عطار در یافته‌های صوفیانه‌ی خود، طریقت و حقیقت را با شریعت هم‌سو و هم‌راستا کرده، و این مذاق کاملان است. در نزد عطار، شریعت، پیروی از گفته‌های پیامبر(ص)، طریقت، پیروی از سیره‌ی عملی وی و حقیقت، رسیدن به حال وی است که عطار با باطن بیدار خود، این مراحل را پشت سر گذاشته و به حقیقت حال در راه رسیدن به کمالیت انسان کامل رسیده است:

زهی عطار کز نور محمد	شدی مسعود و منصور و مؤید...
رسولا رهبرا عطار از توست	ز سر عشق برخوردار از توست
ز تو دارد گهرهای معانی	بجز تو کس ندارد وین تو دانی

(عطار، ۱۳۳۹، ۲۱، به نقل از فروزانفر، ۱۳۵۳، ۶۴)

تربیت ما را ز جان مصطفاست لاجرم خود را نمی‌یابیم جفت
(عطار، ۱۳۶۸، ۱۰۹)

بنابراین، عطار، خود، شریعت‌ورز حقیقی است:

اگر خواهی که بشناسی که کاری راستین هستت
قدم در شرع محکم کن که کارت راستین باشد
(عطار، ۱۳۶۸، ۲۱۲)

اما در این گونه غزلیات خود ادعان می‌دارد، که به کفر (کفر ظاهر، از سر عادت برخاستن) و آیین قلندری روی می‌آورد (منظور، من شعری عطار است، نه خود او و شخصیت حقیقی‌اش!)، و قرآنی و تاییی زمانه‌ی خویش را که سرشار از نخوت و تزویر است، نمی‌خواهد؛ از این رو، به رندی و مقامری می‌گراید، از توبه و زهد ریایی توبه کرده، به ایمان حقیقی که همان کفاری در ظاهر و در نزد عوام است، روی می‌نهد:

دل دست به کفاری بر آورد	و آیین قلندری بر آورد
قرآنی و تاییی نمی‌خواست	رندی و مقامری بر آورد...
از توبه و زهد توبه‌ها کرد	مؤمن شد و کفاری بر آورد
تا دردی درد بی‌دلان خورد	صافی شد و دلبری بر آورد...

(همان، ۱۶۹، ۱۷۰)

طنین اعتراض نسبت به دین‌ورزان جامعه در قالب زبان قلندری، در این غزل عطار کاملاً هویدا است. وی معترض به دینی است که در پوسته‌ی زرق و ریا و تهی از حقیقت معنایی عرضه می‌شده و مایه‌ی مباحثات دین‌ورزان قشری بوده است و تنها نامی از آن باقی مانده و کاربرد آن صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای تفاخر و تظاهر بوده است. این ریا و نفاق، صفای صوفیان و خرقه‌ی آنان را نیز آلوده کرده است:

جاروب خرابات شد این خرقه‌ی سالوس از دلق برون آمدم از زرق برستم
(همان، ۳۹۲)

پس آنچه را که در صومعه یافت نمی‌شود، در میکده و خرابات به دست می‌آورد:

از صومعه با میکده افتاد مرا کار می‌دادم و می‌خوردم و بی‌می‌نشستم
(همان، ۳۹۲)

چو یار اندر خراباتست من اندر کعبه چون باشم

خراباتی صفت خود را ز بهر یار می‌دارم
(همان، ۴۲۴)

یکی از محورهای قلندریات در دیوان عطار، عشق قلندرانه و ملامتی است که عامل شکستن تابوهای ارزشی جامعه به شمار می‌رود، و دیگر نفی غرور، تزویر و نفاق که از ظواهر عرفی و شرعی نشأت گرفته و شریعت را به پوسته‌ای تهی از مغز تبدیل کرده است؛ و این پوسته‌ی ریا است که مهم‌ترین حجاب طریقت یک عارف را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب، بنیاد سخن قلندرانه‌ی عطار بر اظهار ملامت از قیود و آدابی است که از مظاهر منتج به ابتذال در زندگی عامه به‌شمار می‌رود؛ یعنی همان خودگریزی و تخریب ظاهر که آدمی را به رهایی از قیود حاصل از نخوت و ریا سوق می‌دهد و در واقع نوعی سنت‌شکنی به‌شمار می‌رود. دنیای آرمانی عطار، ورای مادیات، کمال‌یافته، سرشار از عشق، و عاری از ریا و خودنمایی و مشحون از حقیقت حقیقی است؛ اما عرفان عطار تنها در این آرمان‌گرایی و پرداختن به آن محدود و محصور نمی‌شود، بلکه روح آزاده و آزاده و طبع بلند و لطیف وی، او را از دنیای کاستی‌ها و پلیدیها که با آن روبه‌رو است، جدا نمی‌دارد. در پاسخ به چنین وضعی است، که زهد آلوده به ریا را تهی از حقیقت و درد، و مجازی دانسته، رندی و قلّاشی را بر می‌گزیند:

در صومعه سجاده‌نشینان مجازی سوز دل آلوده‌ی خمّار ندانند
(همان، ۲۵۱)

دی در صف اوباش زمانی بنشستم قلّاش و قلندر شدم و توبه شکستم
(همان، ۳۹۵)

عطار، با نگاهی که به دین و مذهب در نگاه باورمندان و متشرعان جامعه‌ی مشحون از بی‌عدالتی‌های زمانه‌ی خویش داشته است، حاصلی جز نخوت و غرور که زهد آنان را در خود فسرده است، نمی‌بیند؛ بدین‌سان، درد دین ریازده، او را به سوی اندیشه‌ی شکستن عادت‌ها و هنجارهای رسمی جامعه سوق می‌دهد و بر همین پایه، بن‌مایه‌ی غزلیات قلندرانه‌ی وی را نوعی خلاف‌آمد عادت می‌سازد که ظاهری ناساز با امر شریعت دارد. به همین دلایل است که می‌بینیم عطار، مانند یک قلندر حقیقی، با نفی ارزش‌های عرفی، اخلاقی و دینی به ظاهر محترم در جامعه و قرار دادن ضد ارزش‌ها به جای آنها در شعرش، به نقد اساس دینداری و سیاست در جامعه‌ی عصر خود می‌پردازد. هم از این روست که جهت قلندرانه شدن را با شیوه‌ای هنرمندانه، به عنوان "رمزی" برای این تحول در عادت ورزی، یعنی شکستن عادت‌های دینی ضد ارزشی و چشیدن "دردی درد بی‌دلان" (عشق) که از دیدگاه وی لازمه‌ی آغاز سلوک معنوی است، به کار می‌برد. از سوی دیگر، از آنجا که غزلیات عطار در دیوان، حاکی از تجربیات روحانی و شخصی وی است، خود گوید که این مرتبه از سلوک عرفانی (تحول روحی، تحقق عشق و شکستن عادت‌های ظاهری دین) را پشت سر گذاشته و به همراه پیر خویش راه قلندر در پیش گرفته است. از دیدگاه عطار، لازمه‌ی این سنت‌شکنی، تازه کردن ایمان، یعنی همان ترک اعمال ریایی و ظاهری است، و اینکه قلندرانه یک‌باره روی به معشوق می‌آورد:

با پیر خویش راه قلندر گرفته‌ایم	ما هرچه آن ماست ز ره برگرفته‌ایم
ایمان خود به‌تازگی از سر گرفته‌ایم	در راه حق چو محرم ایمان نبوده‌ایم
یک‌باره ترک کار مزور گرفته‌ایم...	چون اصل کار ما همه روی و ریا نمود
وز طیلسان و خرقة قلم برگرفته‌ایم...	اندر قمارخانه چو رندان نشسته‌ایم
بیرون ز کفر و دین ره دیگر گرفته‌ایم...	برتر ز هست و نیست قدم در نهاده‌ایم

(همان، ۴۸۱-۴۸۲)

چنانکه ملاحظه گردید، عطار مناسبات قلندری چون قمارخانه و رند را در مقابل مناسبات دینی (ایمان) و نشان صوفیان (خرقه) قرار می‌دهد؛ اما در پایان به برگزیدن راهی اشاره می‌کند، که از هست و نیست و بود و نبود برتر است و از دایره‌ی کفر و دین

بیرون، و آن راهی نیست مگر طریق "عشق و فنا"؛ به همین جهت، فنا و از خود رهیدن را در گرو سنت‌شکنی قلندران و نوشیدن دُردی عشق می‌داند:

گر همی‌خواهی که از خود و راهی با قلندر دُردی آشام ای غلام
(همان، ۳۷۷)

...میان جمع رندان خرابات چو شمعی آمدم رفتم به سر باز
چنان از دُردیت بی‌خویش گشتم که گفتم نیست از جانم اثر باز
(همان، ۳۳۳)

بدین‌قرار، رمزی که در کاربرد رمز قلندری پنهان است، با فنای عارفانه و طبیعتاً بقا رابطه‌ای مستقیم می‌یابد؛ به عبارت دیگر، در مکتب قلندری، امکان تحقق مرتبه‌ی فنا به اعتبار تخریب عادات ظاهر و زایل کردن خودی است:

در کوی قلندری چو سیمرغ می‌باش به نام و بی‌نشان باش
بگذر تو از این جهان فانی زنده به حیات جاودان باش
(همان، ۳۴۶)

به اعتبار قرار گرفتن در این طریق است که عطار، در زبان شعر قلندران‌هی خود (عطار شعری، زبان شعری عطار نه خود عطار) خویش را یکسره پیرو طریقت قلندران می‌داند:

منم اندر قلندری شده فاش در میان جماعت اوباش
همه افسوس‌خواره و همه رند همه دُردی‌کش و همه قلاش
(همان، ۳۴۸)

عطار، بیش از هر چیز از "ریا" و "تزویر" بیزاری می‌جوید؛ همان چیزی که جهان پیرامون او را در برگرفته و کمتر کسی را مبراً از آن می‌یابد؛ به همین جهت، این‌گونه

قلندری را از زهد آلوده به ریا و کسانی که در ظاهر، ایمان و در باطن، کفر می‌ورزند و در هر دو زمینه‌ی زهد و فسق اخلاص ندارند، برتر می‌داند:

دور باشید از کسی که مدام کفر دارد نهفته ایمان فاش
چون نیم زاهد و نیم فاسق از چه قومم بدانمی ای کاش

(همان، ۳۴۹)

در راستای همین رهایی از عادات خودبینی، سر به بازار قلندر می‌نهد، هستی خود را در می‌بازد، و شراب عشق می‌نوشد:

عزم آن دارم که امشب نیم‌مست پای‌کوبان کوزه‌ی دردی به دست
سر به بازار قلندر در نهم پس به یک ساعت بیازم هر چه هست...
پرده‌ی پندار می‌باید درید توبه‌ی زهد می‌باید شکست...
ساقیا در ده شرابی دلگشای هین که دل برخاست غم در سر نشست...
پس چو عطار از جهت بیرون شویم بی‌جهت در رقص آییم از الست

(همان، ۴۱)

از این روست که در مشرب عطار، مستی پندار و غرور، ناخوش‌تر از مستی باده است:

مستی و غرور سخت‌کاریست غم نیست که مست باده باشیم

(همان، ۵۰۳)

عطار کسی است، که اهل درد است؛ به همین جهت در غرقاب نفاقی که در اطراف خود می‌بیند، در جهت واکنش هیجانات روحی خویش در مقابل آن، تمامی اوصاف یک رند قلندری را برای خود بر می‌شمارد و ملامتی‌وار از عشوه‌فروشان کرامات، شیوه‌ی دین‌ورزان ریایی و رسم و عادات آنان، مسجدی که جایگاه عبادات ریایی شده و به طور کلی از حدیث ما و منی (نخوت)، بیزاری می‌جوید:

ما دُرُدفروش هر خراباتیم نه عشوه فروش هر کراماتیم...
 با عادت و رسم نیست ما را کار ما کی ز مقام رسم و عاداتیم
 ما را ز عبادت و ز مسجد چه چه مرد مساجد و عاداتیم
 با این همه مفسدی و زرقی چه بابت قربت و مناجاتیم
 برخاست ز ما حدیث ما و من زیرا که نه مرد این مقاماتیم

(همان، ۴۸۶-۴۸۷)

عطار، از "رند" به عنوان مهره‌ای کلیدی طوری بهره می‌جوید که این شخصیت با ویژگی‌های ویژه‌ی خود در مقابل "زاهد"، نمونه‌ای از شریعت‌مدار مغرور عادت‌زده با زاهد خشک بی‌خبر از "عشق" که به عنوان رمز نفاق معرفی می‌شود، قرار می‌گیرد:

ای مدعی زاهد غرّه به طاعت خود گر سرّ عشق خواهی دعوی ز سر به در کن
 (همان، ۵۳۵)

بی‌سر و سروری شدم قبله‌ی کافری شدم رند قلندری شدم زهد فسانه یافتیم
 (همان، ۴۰۱)

چنانکه گفته شد، بروز اندیشه‌ی ملامتی در اشعار قلندری عطار، در واقع نوعی اعتراض است نسبت به ریاورزان زمانه‌ی وی؛ به همین جهت، برای اعتراض به "نظام زهد" (زهد قشری)، "نظام عشق" را در مقابل آن می‌آورد:

صافی زهاد به خواری بریز دُردی عشاق به شادی بنوش
 (همان، ۳۶۱)

از این‌روست که در برخی قلندریات وی، نکوداشت شخصیت "رند" را در برابر نکوهش "زاهد" می‌بینیم. از دیگر سو، از نظر عارفانی چون عطار، "عشق" رمز رسیدن به حق است و در این راستا، رند قلندری یا رند خراباتی در قلندریات حکایت‌گونه‌ی عطار در دیوان، نماد عاشقی است پاک‌باز که همه چیز حتی کفر و دین را در راه

معشوق باخته و از ریا بیزار است (۳۲۴-۳۲۵). طبیعتاً چنین شخصیتی در نگاه خلق، منفور و بدنام است؛ اما او را پروای نام و ننگ نیست چرا که از جمله اندیشه‌های مرکزی ملامتیه، یکی پرهیز از شهرت نیکو است (مرتضوی، ۱۳۶۵، ۱۴۳). در غزل‌های قلندرانه‌ی عطار، یکی از اشارات ملامتی‌گونه، همین بی‌اعتنایی به نام و ننگ است. ظاهر این رند اگر چه ناساز با عرف جامعه و شریعت می‌نماید، اما باطن او درست و پاک است:

گر چه من رندم و لیکن نیستم دزد و شبرو رهزن و دریوزه‌گر
نیستم مرد ریا و زرق و فن فارغم از نام و ننگ و خیر و شر

(همان، ۳۲۵)

البته در نگاهی ژرف‌تر درخصوص موارد یاد شده در باب اندیشه‌های ملامتی می‌توان گفت که بی‌پروایی نسبت به خلق و پروای نام و ننگ نداشتن، خود از تناقضات پایه‌های اندیشه‌ی ملامتی و در پی آن، قلندری، به‌شمار می‌رود، چرا که در این مرحله‌ی ناقص از سلوک، هنوز خلق و گفتار و افعال آنان مورد اهمیت سالک هستند؛ چرا که اگر شخص سالک در پی رهایی از خلق و گرفتاری کامل در حق است، و اگر خلق در نظر او وزنی ندارند، دیگر نیازی به شکستن خود در چشم خلق ندارد. بدین‌سان، اندیشه‌ی مرکزی ملامتیه که پرهیز از شهرت نیکو عنوان شده است، نیز درست نمی‌نماید؛ چرا که در ذیل خود، توجه به خلق و نظر آنان اساس واقع شده است و این امر، توجه شخص به خویش (برای شکسته شدن در نظر خلق) را در پی دارد که خود عامل اعجاب به خود است. پس این نوع قلندر ملامتی که می‌توان آن را ملامتی افراطی نامید نیز مانند همان زاهد قشری، پروای خلق دارد نه پروای حق. اعتراض ملامت گونه تا سرحد اعتراض به زهد ریایی، ستوده است؛ اما اگر به بهانه‌ی بی‌پروایی از خلق به بی‌پروایی نسبت به دین خدا بینجامد، باز به حجاب دیگری در برابر حق تبدیل خواهد شد.

نکته‌ی دیگر، ظاهر ناساز و ناموافق قلندر ملامتی (که ادعای سلوک حق دارد) با عرف و شریعت جامعه است که این مورد نیز به دلیل زیرپا نهادن عزت و مناعت طبع در شیوه‌ی افراطی آنان، ناساز با تعالیم عزت خواهانه‌ی قرآن و سنت برای یک فرد مسلمان

است. و این امر با داشتن " پروای حق و به دنبال آن، پروای دین " در باورهایی که به عنوان مسلمان حقیقی و سالک راه حق، ادعای آن را دارند، متناقض می نماید. عطار در اشعار خود، نگاه دیگری به شخصیت قلندر دارد و از زبان رند قلندری و مست ملامتی اشعار خود که محور اندیشه‌ی وی را در رابطه با نفی افراط در برخی اندیشه‌های ملامتی (مانند اهمیت ندادن به خلق و نظر آنان) به نمایش می‌گذارد، گوید:

تا کی زرد و قبول دُرُدی بیار که من مست ملامتیم رند قلندریم
(همان، ۵۰۰)

طبیعی است که به دنبال اعتراضات ملامتی گونه در شعر عطار، ظهور واژگان خراباتی و مغانه، جلوه‌ای دیگر از این اعتراض می‌تواند باشد. بدین سان، برگزیدن " رند " به عنوان شخصیت مثبت در قلندریات عطار، در واقع نوعی واکنش شخصیتی در رویارویی با عرف و عادات بی‌محتوا و خالی از معنی در یک جامعه‌ای است که در آن تظاهر به دینداری می‌شود و این امر (تظاهر)، خود مانعی در راه وصول به حقیقت است؛ به همین دلیل عطار، شخصیت رند را در این گونه اشعار خود، این گونه می‌ستاید:

بیا تا رند هر جایی باشیم سر غوغا و رسوایی باشیم...
بیا تا در تماشای خرابات چو رندان تماشایی باشیم
(همان، ۵۰۴)

از دیدگاه عرفان شخصی، "احساس گناه و ناامنی درونی به انشقاق اخلاقی - دینی منجر می‌شود که بارها از آن به دو دلی و تردد تعبیر می‌کند، یکی سرگردانی میان کفر و ایمان و عمل خیر و شر" (زرّین کوب، ۱۳۷۸، ۲۰۷) که البته منظور از آن، رسیدن به یگانگی در هدف خویش است. شاید این امر به دلیل نوع زندگی بوالهوسانه‌ی قلندری رند باشد، که در برابر کفر و ایمان و حلال و حرام بی‌اعتنا است و گاهی به این و گاهی به آن روی می‌آورد (همانجا). رند عطار نیز گاهی زاهد خوانده می‌شود، گاه رند، گاه زهد و نماز در پیش می‌گیرد و گاه در میکده مقام می‌کند، اما هدف از این سرگردانی، این

است که از نظر عطار، میکند و صومعه را اصل، یکی است؛ چرا که، در مقام توحید و یگانگی عارفانه، ره میخانه و مسجد یکی است؛ به طوری که هر دو بر عارف موحد حرام است؛ ازین رو، از نظر این رند (عارف)، در دریای بی‌نامی، دو نام‌آور وجود ندارد:

گهم زاهد همی خوانند و گه رند	من مسکین ندانم تا کدام
(همان، ۴۴۸)	
نه در مسجد گذارندم که رند است	نه در میخانه کاین خمّار خام است
(همان، ۵۸)	
گه زهد و نماز پیش گیریم	گه میکند را مقام سازیم
(همان، ۴۹۸)	
گهی سجّاده و محراب جستیم	گهی رندی و قلّاشی گزیدیم
(همان، ۴۹۶)	
چون صومعه و میکند را اصل بود	تسبیح بیفکندم و زّنار بیستم
(همان، ۳۹۲)	
ره میخانه و مسجد کدام است	که هر دو بر من مسکین حرام است
(همان، ۵۸)	
چو شد محرم ز یک دریا همه نامی که دانستم	درین دریای بی‌نامی دو نام‌آور نمی‌دانم
(همان، ۴۵۳)	

بیان مسأله‌ی عدم تفاوت میان مسجد و میخانه برای عارف موحد، از نظر عطار، افزون بر وقوف در مرحله‌ی یگانگی، می‌تواند نقد وی از مسجد و میخانه‌ی زمان خود نیز باشد. از آنجا که در عصر عطار، مسجد به عنوان محل توحید و زاهدپروری، تبدیل

به مکانی برای ریاکارپروری و فسردگی در حجاب نفاق شده است؛ ازین‌رو، عطار در زبان طعن شعر خود، میخانه را در برابر مسجد عصر خویش قرار می‌دهد و با توجه به نقش ریاستیزی و نیز تظاهرستیزی که میخانه به دلیل ویژگی‌های بارز خود (مثل مستی، خرابی، و بی‌خود شدن) در ادبیات عارفانه دارد، در این گونه اشعار خویش توصیه به میخانه گنجانده شده است که این امر، توحید و یگانگی عارفانه در پرستش و عبادت حق را مرکز توجه قرار می‌دهد. ریای دین از نظر عطار، آن چنان زشت و ناپسند است که میخانه به عنوان نماد ریاشکنی و تظاهرشکنی، نسبت به مسجد، برتر دانسته شده، و به همین دلیل، رفتن به میخانه سفارش شده است، که این خود در بیان شعری عطار، رمزی است برای نفی ریا و مبارزه با تظاهر پرستی.

عاشقان حقیقی و آنان که مست جمال یار هستند، از رهگذر وقوف به لذت این مستی، از تظاهر به شریعت اجتناب می‌کنند، و به همین دلیل است که مذهب رندان خرابات یا همان قلندری را به دلیل آیین مستی و خرابیش برگزیده اند. از نظر عطار، پرداختن به ظواهر و تقیّدات، عاشقی را که تنها هدف وی وصال یار است، به نحوی به سوی رهایی از این قیود سوق می‌دهد که در این راستا، بهترین مکان برای تحقق یافتن چنین امری، میکده یا کنج خرابات قلندران است، چرا که تنها در آنجا است که می‌تواند از خود بی‌خود شده، یکسره محو جمال معشوق گردد؛ از این‌رو، منظور از رندی و قلّاشی و قلندری، نفی پرداختن بیش از اندازه به آداب و ظواهر عبادت است و نیز دقت در بیان الفاظ آن به عنوان قرار گرفتن حجابی در جهت ایجاد ارتباط مستقیم با معشوق حقیقی. به همین دلیل است که عطار می‌گوید که خرّقه و سجّاده را که نماد آداب ظاهر است، باید کنار گذاشت، چرا که می‌توانند حجابی باشند میان عاشق و معشوق به این سبب که در پس خود، نوعی دلبستگی و تعلق ایجاد می‌کنند:

مذهب رندان خرابات گیر	خرّقه و سجّاده بیفکن ز دوش
کمزن و قلّاش و قلندر بباش	در صف اوباش برآور خروش

(همان، ۳۶۱)

ای پیر مناجاتی رختت به قلندرکش
 دل از دو جهان برکن دُردی به بر اندر کش...
 خمّار و قلندر شو مست می دلبر شو
 ور گفت که کافر شو هان تا نشوی سرکش
 چون کافر او باشی هر چند ز اوباشی
 با دوست به قلّاشی هم دست کنی در کش
 (همان، ۳۵۵-۳۵۶)

چنانچه گفته شد، عطار، پرداختن بیش از اندازه به آداب ظاهری شریعت را با دلیل ایجاد نوعی تعلق و دلبستگی و در نتیجه ایجاد حجاب برای ارتباط مستقیم با معبود حقیقی و پرداختن به اصل، را نفی می کند. ناگفته پیداست که از نظر وی، این موارد نیز تا هنگامی که از سر ریا و تظاهر انجام می گیرند نکوهیده هستند؛ چرا که بزرگداشت آیینهای خدایی و شریعت از طریق آشکار کردن آن، سخن حق در کتاب مبین است (سوره ۲۲/آیه ۳۳) و عطار یک شریعت ورز حقیقی است.

غزل‌های رندانه و قلندرانه‌ی دیوان عطار، فرا آمده از غزلیاتی است که تحول شگرف روحی شاعر را در قالبی حکایت‌گونه و با زبان روایت شاعرانه تصویر می کند؛ به طوری که سیر یک واقعه در زمان (صبح، سحر) و مکانی (صومعه، مسجد) مشخص روایت می شود، که شخصیتی معین (زاهد، پیر) را به سوی هدفی مشخص (رستن از خودی، کفر عشق، فقر و فنا) دعوت می کند، که سرانجام به تحقق آن هدف ختم می شود. "پیر" و "ترسابچه" شخصیت‌های اصلی این حکایت‌گونه‌ها را می سازند:

«پیر» از دیدگاه عطار، آن شخصیتی نیست که رعایت آداب ظاهر کند؛ یعنی مرّقع بپوشد، به تأثیرپذیری از رد و قبول خلق در پی سلامت‌جویی بوده و زهد را وسیله‌ی کسب نام در این دنیا و یافتن سعادت آن جهانی قرار دهد، بلکه پیر حقیقی در اعتقاد عطار، پیری است که از خودی رسته و به مرتبه‌ی فنا رسیده باشد. البته منظور عطار از به کار بردن لفظ "پیر" در بسیاری از غزل‌های قلندرانه، اغلب اشاره به شخصیت حلاج، شیخ صنعان و یا خود عطار است؛ به طوری که در جریان نقل احوال آنها، ضمن اشاره به مقام فنای عارفانه، در سرگردانی تردید در میان کفر و دین و نیز بازگشت به اصل و رسیدن به آنچه ورای کفر و دین است، شرط تحقق این امر را گذشتن از من نفسانی پرورده در زهد ریایی و آداب ظاهری عبادات ذکر می کند؛ به گونه‌ای که رهایی از آن در گرو نابودی غرور، ترک علایق مادی و برخاستن از سر عادات ظاهری دین است، و این امر مهم در این گونه غزلیات عطار، از طریق شخصیت "ترسابچه" تحقق می یابد:

اکنون من و زَناری در دیر به تنهایی
 ز ارباب یقین بودم سر دفتر دانایی
 در بتکده بنشستم دین داده به ترسایی...
 کای عاشق سرگردان تا چند ز رعنایی
 باز آی سوی دربا تو گوهر دریایی
 برتر شو از این دعوی گر سوخته‌ی مایی
 فانی شو اگر مردی تا محرم ما آیی
 گر هیچ نمایی تو اینجا شوی آنجایی
 (عطار، ۱۳۶۸، ۶۹۵-۶۹۶)

ترسابچه‌ایم افکند از زهد به ترسایی
 دی زاهد دین بودم سجاده‌نشین بودم
 امروز دگر هستم دُردی کشم و مستم
 ناگه ز درون جان در داد ندا جانان
 روزی دو سه گر از ما گشتی تو چنین تنها
 پس گفت در این معنی نه کفر و نه دین اولی
 هر چند که پر دُردی کی محرم ما گردی
 عطار چه دانی تو وین قصه چه خوانی تو

در یک نگاه کلی به این‌گونه غزلیات عطار، می‌توان گفت "مضمون تبدیل تصوف زاهدانه به تصوف عاشقانه و پیدا شدن درد و خروج از سلامت و ورود به ملامت که انگیزه‌ی قطع کامل از ماسوی الله است تصویر شده است" (عابدی و پورنامداریان، ۱۳۹۰، ۵۵). کفر ظاهر که نتیجه‌ی قدم گذاشتن در عشق و ملامت است، از این دیدگاه در نظر عطار برتر از اسلام مجازی (اسلام عادت‌ی و تهی از حقیقت) و مرحله‌ای بالاتر از زهد و ایمان شمرده می‌شود. بیان نمادین این خروج از اسلام مجازی و ورود به کفر در این‌گونه اشعار عطار، به صورت رفتن از مسجد به میخانه و خرابات تصویر شده است؛ به طوری که این حرکت به دنبال عشق و روی آوردن به ملامت تحقق می‌یابد (همان، ۵۵-۵۶). از این‌روست که در بسیاری از این‌گونه غزل‌ها، ترسابچه بی‌خود و سرمست وارد مسجد و یا صومعه (محل هشیاری و پرداختن به عبادات ظاهر) می‌شود، و با اشاره به راه قلندر (محل بی‌خود شدن) و پیر صومعه، زاهد را با جرعه‌ای از محتوای جام خویش به سکر بی‌خودی می‌کشاند، که در مواردی منجر به بستن زَنار می‌گردد (عشق و روی آوردن به کفر). از این جهت، می‌توان گفت که در این‌گونه غزلیات، نمادی از صفت معشوق حقیقی - صفت عشق - در شخصیت ترسابچه تجلی یافته است؛ بدین‌قرار، عامل ایجاد عشق و در نتیجه تحول در شخصیت پیر است؛ به گونه‌ای که به تأثیر شور و هیجان ناشی از عنصر "عشق"، زاهد را از مرتبه‌ی غرور شریعت عادت‌ی به مستی قلندرانه می‌کشاند (کفر از نظر عامه)، تا بدین طریق هدف نهایی سلوک معنوی میسر گردد.

وجود این مضامین پیوسته (مثلث عشق، ملامت و کفر) در قلندریات عطار و تأکید بر آن در رسیدن به هدف اصلی سلوک (فنا)، ابیات غزلیات وی را از نظر محتوایی، منظم و منسجم و بر مسیری مشخص در جهت رسیدن به منتهای هدف عارفانه قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که در این سیر مثبت معنایی، مراتب عشق و فنا با هنرمندی شاعرانه به تصویر کشیده می‌شود. در جریان این سیالیت و انسجام معنایی و محتوایی است، که ترسابقه در بیشتر اوقات، سحرگاه بر پیر ظاهر می‌گردد و پس از رهاشدن وی از خواب غفلت و ایجاد عشق به واسطه‌ی شیوه‌های دلبری (حلقه‌ی زلف در بناگوش، می بر کف و زَنار در بر) در وجود پیر مناجاتی یا همان زاهد، وی را به ترک رسم و عادات پیشین و نیز سلامت و نیک‌نامی وا می‌دارد؛ بدین ترتیب، زاهد به قلندری و دُرْدنوشی روی آورده، دل از دو جهان بر می‌گیرد و در سایه‌ی بدنامی و کافری عشق، در شیوه‌ی فقر و فنا به منتهای سلوک عارفانه می‌رسد؛ بدین‌سان، مبنای اصلی و درون‌مایه‌ی یکسان این نوع قلندریات عطار، حاکی از رمز بی‌خودی است؛ مفهومی بیان‌ناپذیر و در تعارض با شرع که در ظرف قلندریات، به شکلی رمزگونه و تمثیلی و با ظاهری تناقض‌آمیز با ظاهر شریعت در قالب ناتوان عبارات، روایتی شاعرانه می‌یابد؛ به طوری که زبان شاعر را کاملاً شطح‌آمیز می‌کند. (مانند غزل ص ۳۶۰ با مطلع ترسابقه‌ی شکرلبم دوش...). شاعر خود در پایان این غزل می‌گوید، که باید از دیدگاه خود وی و در محدوده‌ی دین و مذهب او (یعنی دین حقیقی، عرفان، عشق و فنا)، به سخنان وی گوش فرا داد؛ چون در غیر این صورت سخنانش کفرآمیز (شطح) به نظر می‌رسد. به همین جهت، اصطلاحات برگزیده شده در این گونه غزلیات، طبیعتاً رموزی از مبانی و مفاهیم والای عرفانی ذکر شده است، که شاعر از رهگذر آنها، اندیشه‌های معترضان‌های خود را نیز به نمایش می‌گذارد؛ رموزی در بیان عشق، گذشتن از من نفسانی، خود تجربی، علایق این جهانی و ترک عادات و لوازم ظاهر و خوشنامی ناشی از خودبینی و رسیدن به هدف عالی عرفان که محدوده‌ی شکستن هنجارهای خودی و نیز اجتماعی را دربر می‌گیرد. در واقع، این غزلیات، عمق تجربه‌ی روحی شاعر را در خود دارد و یا "تصویر حالات درونی عارفی [است] که تمام کشش‌های ظاهری و قراردادهای اجتماعی و محترمت‌عرفی را ناگهان به یک سوی می‌نهد و پای بر سر داورهای عام می‌گذارد" (عطار نیشابوری، ۱۳۸۳، مقدمه، ۵۰).

از دیدگاه دیگر، شخصیت کلیدی ترسابقه می‌تواند به تجلی "من برتر" یا "من روحانی" انسان نیز تأویل شود (پورنامداریان، ۱۳۷۵، ۱۸۹، ۱۸۴)، که به اظهار عشق و تمنای وصال، به راوی حکایت واقعه چنین پاسخ می‌دهد که پیر باید از تعلقات و ظواهر دینی و دنیایی بگذرد، عاشق شود و از خودی وارهد تا به مدد کفر عاشقی و بی‌خبری از خویش، به من حقیقی و ملکوتی خود آگاه گردد و زمانی که در مقام بقای عارفانه بر وی روشن شد که همه چیز اوست، می‌تواند همچون حلاج در عالم انسانی فریاد اناالحق زند:

گر وصل منت باید ای پیر مرقع‌پوش
 با ما تو به دیر آیی محراب دگر گیری
 اندر بن دیر ما شرطت بود این هر سه
 می‌خور تو به دیر اندر تا مست شوی بیخود
 هر گه که شود روشن بر تو که تویی جمله
 هم خرقه بسوزانی هم قبله بگردانی
 وز دفتر عشق ما سطری دو سه بر خوانی
 کز خویش برون آیی وز جان و دل فانی
 کز بی‌خبری یابی آن چیز که جویانی
 فریاد اناالحق زن در عالم انسانی...
 (عطار، ۱۳۶۸، ۶۵۹، ۶۶۰)

در این گونه چشم‌انداز است، که "من ملکوتی به استعدادهای بی‌پایان روح بشری دلالت می‌کند آنگاه که همه‌ی این استعدادها و فعلیت یابند" (عابدی، پورنامداریان، ۱۳۹۰، ۶۴). بر پایه‌ی این نوع نگاه پنهان در کانون عرفان عاشقانه، انسان نه بعدی الهی که ماهیتی الهی می‌یابد (همانجا)، و این نگاه ویژه در غزلیات مبتنی بر حضور ترسابقه در قلندریات عطار تجلی آشکار دارد. نیز تکرار و تأکید همین مضامین در غزل‌های ۸۳۱، صص ۶۶۶-۶۶۷، ۷۹۶، ۶۳۸-۶۳۹، ۷۳۶، ۵۸۵، ۵۴۰، ۴۳۳، ۲۳۳، ۱۷۷، ۲۱۰، ۱۵۸ و غزل ۶۷۵، ۵۳۹).

تبیین نسبت شطح با قلندریات در دیوان عطار نیشابوری، مستلزم ذکر خلاصه‌ای از تعریف شطح است؛ گفته شده است، که "شطح عبارت است از حرکت و بی‌قراری دل هنگام غلبه‌ی وجد و بیان آن حالت به عباراتی که گاه باشد ظاهر آن کلمات ناپسندیده و حتی خلاف ادب و شریعت به نظر آید در حالی که باطن آن گفتار مستقیم است و گویند با نیت صافی چنان بیان کرده که بیگانه از سرّ او آگاه نگردد" (رجایی بخارایی، ۱۳۷۵، ۳۶۷). خاستگاه شطح "غالباً جابجایی عالم غیب و شهادت یا جابجایی جزء و کل یا حق و خلق است" (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸، ۳۳۸)؛ اما برآیند مطالعه‌ی شطحیات و دیدگاه کلی درباره‌ی آن، به دو نوع شطح متمایز اشاره دارد؛ یکی شطحی است که در

حال سکر و بی‌خودی و فناء فی الله از شخص عارف صادر می‌شود، و دیگری شطحی است که در حالت هشیاری سالک، بر زبان وی جاری می‌گردد که با توجه به خاستگاه آنها، می‌توان نوع اول را شطح بی‌خودانه یا ناآگاهانه و نوع دوم را شطح آگاهانه نامید.

شطحیات عرفانی از نوع اول، از آنجا که خاص عالم غیب‌اند و از نوع سخنان «متشابه» به شمار می‌روند (بقلی شیرازی، ۱۳۷۴، ۵۶-۵۷)، هنگام ترجمه به زبان عادی و این جهانی به‌ناچار ظاهری رمزگونه به خود می‌گیرند؛ چرا که "حضور تجربه‌های روحانی، که ماورای تجربه‌های عادی هستند، در زبان، زبان را از وظیفه‌ی طبیعی خود، که انتقال معنی و تجربه‌های مشترک است، عاری ساخته به آن خصلت رمزی و نمادین می‌بخشد و درک آن را دشوار می‌سازد" (پورنامداریان، ۱۳۸۰، ۱۵۷)؛ از این رو، برای دریافت معنای حقیقی آنها و مبراً شدن از اتهام کفر، نیاز به تأویل ضرورت می‌یابد. شطحیات نوع دوم نیز به دلیل شطح بودنشان و نیز احساس نامنی از جانب متشرعان قشری و رعایت احتیاط از جانب عارفان، با خلق و به‌کارگیری نمادهای عرفانی، در قالب عبارات رمزی بیان شده است؛ ازین رو، به آنها نیز باید به دیده‌ی تأویل نگریست.

بر پایه‌ی تعریفهای یاد شده و دقت در باطن غزلیات عطار نیشابوری، وجود هر دو نوع شطح در دیوان او به عنوان عارفی که سخن خویش را به شطح آراسته، کاملاً محرز است؛ اما در مورد قلندریات که موضوع بحث این مقاله است، می‌توان گفت که با توجه به بررسی‌ها و شواهد یاد شده، اظهار دعاوی تناقض‌آمیز ناشی از باورها و تجربه‌ها عرفانی از سوی عطار در قلندریات دیوان، سخن وی را ناخودآگاه آمیخته به شطح می‌کند؛ شطحی بی‌خودانه (ناآگاهانه) که در امتداد تحقق بخشیدن به هدف ویژه‌ی خود، یعنی انتقاد و اصلاح‌گری اجتماعی و به نشانه‌ی خرده‌گیری از سیاست و شریعت در جامعه، به نوعی شطح آگاهانه یا عمدی می‌انجامد.

بدین‌سان، از دیدگاه شطحی، قلندریات، به طور کامل سخن شطح است، با این برتری که این نوع غزل، هر دو نوع شطح را در خود گنجانیده است. قلندریاتی که دید انتقادی و بیان معترضانة درباره‌ی مسأله‌ی دین و سیاست جامعه در زبان رمزی آن نهفته است و دردهای جامعه را از نظر سیاسی و دینی در قالب نفی ریا، غرور و خشکی عقیده بازگو می‌کند، نوعی شطح آگاهانه به‌شمار می‌رود. در این‌گونه غزلیات، به نشانه‌ی اعتراض، معیارهای عرفی و شریعتی در جامعه (قرآنی، تائیبی، سجاده‌نشینی، به مسجد و صومعه رفتن و...) که به ظاهر، ارزش تلقی می‌شوند، نفی شده و ضد ارزش‌ها

(رندی، قلندر شدن، به خرابات رفتن، عاشق شدن، می خوردن، زَنار بستن و...) به عنوان رموزی از هدف و اعتقاد و اندیشه‌ی شاعر، در قالب زبانی قلندرانه جایگزین به ظاهر ارزش‌ها شده است. از دیگر سو، غزلیاتی که در آنها سخن از تحول روحی و گذشتن از خودی و بی‌خود شدن از سکر و فنا است، شطح ناآگاهانه به‌شمار می‌رود که وجد و بی‌خودی ناآگاهانه را در خود جای داده است. در این گونه غزلیات، شخصیت "پیر" و به‌خصوص، "ترسابچه" تجلی یافته است، که رمز دگرگونی روحی و بی‌خویشی را إلقا می‌کند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که قلندریات عطار، نسبت کاملاً مستقیم با شطحیات عرفانی در این دو نوع خود (شطح ناآگاهانه یا فردی و شطح آگاهانه یا عمدی) دارد.

نتیجه‌گیری

قلندریات، نوع ویژه‌ای از غزلیات دیوان عطار نیشابوری را تشکیل می‌دهد که به شیوه‌ای خاص، بنیاد تفکرات و دیدگاه عرفانی او را در جهت القاء اندیشه‌های ملامتی‌گونه به نمایش می‌گذارد؛ به عبارت دیگر، غزل‌های ملامتی - قلندری عطار، این امکان زبانی و بیانی را فراهم آورده که هم تجربه‌ی شهودی و عرفانی وی به زبان رمزی در آن به تصویر کشیده شده و هم کارکرد اجتماعی - انتقادی یافته است.

عطار، بر پایه‌ی اندیشه‌ی ملامتی و با استفاده از بن‌مایه‌ی قلندری که همان سنت‌شکنی و عادت‌گریزی است، درون‌مایه‌ی قلندریات خود را در جهت ابراز اندیشه‌های عرفانی خود قرار می‌دهد؛ به طوری که روح آزاده و عاصی قلندری‌وار این گونه غزلیات، دو دیدگاه یا دو جنبه‌ی فردی یا شخصی و اجتماعی را دربر می‌گیرد. از دیدگاه فردی، قلندریات عطار رمز گذشتن از خودی، ظواهر، تعینات و آنچه مربوط به آن می‌شود، است که بر پایه‌ی آن به دستیاری عشق (عشق حقیقی)، می‌توان به فزاینده‌ی عرفانی رسید؛ به عبارت دیگر، قلندریات، قالبی است که در محتوای آن، فنا به مدد عشق و ملامت از رهگذر شخصیت "ترسابچه" در وجود زاهد فسرده در غرور تحقق می‌یابد. از دیدگاه اجتماعی، هدف دیگر شیخ عطار از به‌کارگیری اندیشه‌های قلندری در اشعارش، در واقع فریاد بی‌زاری و دل‌زدگی از دین ریاذه‌ی عصر خود و جوّ دینی حاکم بر جامعه‌ی زمانه‌ی وی است، که با نگاهی منتقدانه به آن نگریسته شده است. از این دیدگاه، زبان قلندریات، زبان اعتراض است؛ بدین‌سان، نعره‌ی قلندرانه‌ی روح آزاده و

آزرده و طبع لطیف عطار در این نوع شعری، افزون بر اشاره به از خودی رهیدن، نوعی مبارزه با ریاکاری و زهدفروشی را نیز منعکس می‌کند. به همین دلیل، تظاهر به فسق و لاابالی‌گری در این غزلیات به منزله‌ی تأیید چنین روشی از طرف عطار نیست، بلکه هدف، استفاده‌ی رمزی از اندیشه‌های ملامتی - قلندرانه در جهت شکستن هنجارهای ارزشی جامعه‌ی دینی و سیاسی است. در واقع، عارفانی چون عطار، از آنجا که هم به معرفت حقیقت و آن جهانی رسیده و هم به معرفت این جهانی دست یافته‌اند، دارای عرفانی پویا و زنده‌اند؛ از این رو، در کنار سلوک باطنی، از جامعه و درد مردم زمانه هرگز جدا نبوده‌اند و نسبت به جامعه دیدی کاملاً آگاهانه و روشنفکرانه دارند. در حقیقت از این دیدگاه، در شخصیت عطار، دو "من" وجود دارد: من شخصی و من اجتماعی، که هر یک از این دو، مراتبی از اندیشه‌های بلند عطار را بازگو می‌کند؛ من شخصی، بازگو کننده‌ی تجربه‌های روحانی و عرفانی فردی او و من اجتماعی، آن بخش از شخصیت وی است که پوسته‌ی زرق و نفاق جامعه را بر نمی‌تابد و همیشه با آن در کشمکش است؛ به همین جهت در زبان انتقادی شاعر تبلور می‌یابد. در این میان، قلندریات، آینه‌ای است که هر دو من وجودی عطار در آن انعکاس یافته است. هدف عطار، نقد جامعه‌ی دینی و نمودن راه نجات آن است؛ به گونه‌ای که در این زمینه، غرور و ریا را عامل اصلی تباهی جامعه اش معرفی می‌کند؛ بدین سان، ضمن نفی آن دو، راه‌هایی را پرهیز از ریا و غروری می‌داند که دین و دین‌ورزان را در سردی خود فسرده است، و این امر از دید عطار میسر نمی‌شود، مگر با گذشتن از من نفسانی و تعلقات آن که تنها راه این امر نیز، عشق به معشوق حقیقی معرفی شده است. در نگاه کلی، هدف عطار از بیان این مفاهیم با زبان معترضان‌هی قلندریات، بیانگر این اعتقاد است که: نجات شخص، نجات جامعه است.

از دیدگاه شطحی، قلندریات عطار، با شطحیات رابطه‌ای مستقیم دارد: سخن قلندری، سخن شطح است؛ به طوری که این گونه ابیات، هر دو گونه‌ی شطحی فردی و اجتماعی (آگاهانه و ناآگاهانه) را در خود جای داده است: در بخشی از قلندریات که تصویر تحول عظیم روحی در خلال تجربه‌ای ماورایی منعکس می‌گردد، با لحنی قلندرانه به همراه واژگان مغانه و قلندری، با بیانی رمزی، جنبه‌ی فردی و ناآگاهانه‌ی شطح جلوه‌گر است. در این نوع از قلندریات، که روایت‌گونه است، تجلی صفت معشوق حقیقی در هیأت شخصیت "ترسابچه" به عنوان عامل اصلی حدوث عشق و در نتیجه

تحول روحی و معنی راوی حکایت که خود شاعر و یا شخصیت "پیر" است، ظهور می‌یابد. نوع دیگر قلندریات که جنبه‌ی اجتماعی و سطح آگاهانه یا عمدی عطار را نمایان می‌کند، آن گونه ابیاتی است که بیانگر نگاه انتقادی او در جهت آسیب‌شناسی اجتماعی وی است، که با استفاده از شخصیت "رند" و "قلندری" و رسوم قلندر به این مهم پرداخته است.

کتابشناسی

۱. بقلی شیرازی، شیخ روزبهان، شرح شطحیات، به کوشش هنری کوربن، تهران، طهوری، ۱۳۷۴ش.
۲. پورنامداریان، تقی، «سیری در یک غزل عطار»، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
۳. همو، «دیدار با سیمرغ»، نک: ش ۲ در همین مأخذ.
۴. همو، در سایه‌ی آفتاب، تهران، سخن، ۱۳۸۰ش.
۵. جلالی پندری، یدالله، «حکیم سنایی و غزلیات قلندران»، شوریده‌یی در غزنه، به کوشش محمود فتوحی و علی اصغر محمدخانی، تهران، سخن، ۱۳۸۵ش.
۶. رجایی بخارایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، علمی، ۱۳۷۵ش.
۷. زرین کوب، عبدالحسین، صدای بال سیمرغ، تهران، سخن، ۱۳۷۸ش.
۸. سجادی، سیدضیاءالدین، مقدمه‌ای بر میانی عرفان و تصوف، تهران، سمت، ۱۳۸۷ش.
۹. شفיעی کدکنی، محمدرضا، زبور پارسی، تهران، آگاه، ۱۳۷۸ش.
۱۰. همو، قلندریه در تاریخ، تهران، سخن، ۱۳۸۶ش.
۱۱. عطار نیشابوری، شیخ‌فریدالدین محمد، دیوان عطار، به کوشش تقی تفضلی. تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش.
۱۲. همو، منطق الطیر، به کوشش محمود عابدی و تقی پورنامداریان، تهران، سمت، ۱۳۹۰ش.
۱۳. همو، منطق الطیر عطار، به کوشش محمدرضا شفיעی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۹ش.
۱۴. عین‌القضات همدانی، نامه‌های عین‌القضات، به کوشش علینقی منزوی و عقیف عسیران، بخش دوم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸ش.
۱۵. مجاهد، احمد، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ش.
۱۶. مرتضوی، منوچهر، مکتب حافظ، تهران، توس، ۱۳۶۵ش.